



زنگ انشاء

تألیف و گرد آوری: منیره زاهدی راد

سرناسه	:	زاهدی راد، منیره، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پدیدآور	:	زنگ انشاء/ تالیف و گردآوری منیره زاهدی راد.
مشخصات نشر	:	تبریز: انتشارات آلتین، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۸۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۲-۳۳-۴
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	قطعه‌های ادبی فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۵ ۳۷۳/۳۷۳ PIR۴۲۵۳
رده بندی دیویی	:	۸۶۲/۸۱۸
شماره کتابشناس	:	۴۲۰۱۹۸۶
ملی		



عنوان: زنگ انشاء

تألیف: زنگ آوری: منیره زاهدی راد

نشر: انتشارات آلتین

چاپ: ۱/۱/۱۳۹۵ / قلع: وزیری/ بهار ۹۵

شمارگان و تعداد صفح: ۸۰ / ۱۰۰۰ صفحه

طرح جلد: امیررضا پوراندی / حل: نشر: تبریز

چاپ و صحافی: سبز / امیر

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-8042-33-4

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۴۲-۳۳-۴

email: yusefr40@yahoo.com

rasoliyosef@gmail.com

web: www.Altin-E.ir

www.arabicc.blogfa.com

مرکز پخش: تبریز خیابان امام خمینی (ره) بازار بزرگ تربیت زیر زمین پلاک ۳۱

تلفن: ۰۹۱۴۴۱۲۷۴۹۹ - ۰۹۳۸۱۴۳۱۱۸۵ - ۰۴۱۳۵۵۳۱۹۶۷

موجب مصوب ۱۳۳۸/۱۰/۱۵ هیات ارموزلمان کیهی حقوق و سوزیت این کتاب برای مولف محفوظ می باشد.

۵	مقدمه
۶	به چشمانت می نگرم
۸	زمانی که کودک بودم
۱۰	راه بی پایان
۱۱	قطره آب
۱۳	روحي بزرگ تنی کوچک
۱۵	هر چه می خواهد دل تنگت بگو
۱۷	به چشم هایت که می نگرم
۱۸	گوش کن با لب خاموش سخن می گویم
۲۰	دل تنگم
۲۱	آسمان برف
۲۳	مادر
۲۵	زندگی
۲۶	او
۳۰	دلتنگی
۳۳	دنیای وارونه
۳۴	راز آشکار
۳۵	آه
۳۷	خدایا شکرت
۳۹	قطره آب
۴۱	یک آرزوی دست نایافتنی
۴۲	دفتر ذهن
۴۴	به چشمانت که می نگرم
۴۵	سفر به ماه
۴۶	مترسک
۴۷	به چشمانت که می نگرم
۴۸	معلم زنگ انشایم سلام
۵۰	آسمان برفی
۵۱	پرواز بدون بال
۵۳	پرواز
۵۶	به چشمانت که می نگرم

۵۸	پدر
۶۰	اگر سه روز برای دیدن فرصت داشتم
۶۱	تو
۶۲	چه کردی با من
۶۳	دنیای وارونه
۶۵	پرواز بدون بال
۶۶	بهترین روز زندگی
۶۷	سکوت و تنهایی
۶۹	نامه ای به معلم زنگ انشا
۷۱	جامعه
۷۳	چشم خدا و دست من
۷۶	لبخند خدا
۷۹	بچه که بودم

www.ketab.ir

به نام حضرت دوست که مهمان همیشگی دل هاست

سالهاست با عاشقانه های نو آموزان مکتب عشق عشقبازی نمودم و شور و شوق جوانی گرفتم ...

سال هاست که با احساسات پاک نوجوانان زنگ انشاهایم رنگ پاک احساس را بر احساسات درونی ام زده و نو نوارشان نمودم ...

سال هاست که در زنگ انشاها بال گشوده و با افکار زیبا پر زدم تا بی کران ها و بی نهایت ها ...

سال ها است از قلم نو قلم ها قلم زدن اموختم و به خود بالیدم که می توانم چون اینان بنویسم ...

چون اینان خوب بینم .

و چون اینان عاری از هرگونه پلیدی و بدی زیبا بینم و زیبا بینگارم ...

سال هاست که با دانش آموزانم نثر را زیبا دیده ام و از آنان صداقت و راستی آموختم ...

و سال ها و سال هاست که ...

اما دریغم آمد که یادگاری از این تکه یادداشت ها به یادگار نماند و حیفم آمد که مجموعه ای کوچک از آن را گردآوری ننمایم و امروزه آن شده ام که تکه

یادداشت هایی از آنان را تقدیم چشمان زیبا اندیش شما کنیم

امید که مقبول نظر شما قرار گیرد .

و بر خود لازم می بینم که از زحمات مدیریت محترم دبیرستان دوره اول فرزندگان ناحیه ۴ تبریز سرکار خاتم مهدیه اکبری و کادر اجرایی دبیرستان خاتم کبری کریم نیا و شهین معانی نهایت سپاس و امتنان را دارم .

منیره زاهدی راد

به چشم هایت که می نگرم

من دختری گم شده در عمق گذشته ام . گذشته ای که دیگر هیچ گاه باز نمی گردد و در این گذشته به دنبال چشم هایش آواره ام .

تنها يك تصوير مبهم و تار از رنگ آبی روشن در ذهنم نقش بسته است . رنگ آبی که تبدیل به رنگ مورد علاقه ام شد .

با صدای بوق اتوبوس از افکار تکراریم بیرون می آیم و به دنیای واقعی باز می گردم .

نوك انگشتان دستم از سرمه ای حس شده اند درست مثل قلبم . قدم هایم را بر می دارم و وارد اتوبوس می شوم . به آرامی به جلو پیش می روم . لحظه ای می ایستم و سر جابم خشك می شوم ؛ این رنگ ،

با بهت و حیرت به چشم های طرف مقابل می نگرم .

انگار همه چیز به ۲ سال پیش باز گشته و شوق و سنای دلم از آن ته ته ها اعلان حضور می کند .

تنها در چند ثانیه موجی از خاطرات زیبای قدیم به ذهنم می آید

نمی توانم چشم هایم را از این چشم های آسمانگون بردارم . گویی . . . ترسم .

می ترسم که او نباشد . پس ترجیح می دهم تنها به این آسمان نهفته بنگرم .

آسمانی که سال هاست از دیدنش محروم بودم .

صدایی آشنا می گوید : ((خانم چیزی شده؟))

می دانم خودش است . می دانم این صدای لطیف از آن اوست .

می خواستم چیزی بگویم ولی . . .

با تکان اتوبوس چشمانم را باز می کردم .

گاهی نمی توانم باور کنم که چگونه رویا ها می توانند برای چند لحظه هم که شده
امید را به وجود بیاورد و به همان سرعت از بین ببرد.
سرم را به شیشه تکیه می دهم و صدای موسیقی ملایم را بلند تر از همیشه می کنم
تا بلکه، شاید، قلبم را کمی تسکین دهم...

ترمه بابالو

www.ketab.ir